

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به اخذ اجرت بر اذان بود، یک مقدار بحث طولانی شد، حالا دیگر به یک جای برسیم. مرحوم صاحب جواهر در حقیقت در میان متون روایت به همین دو تا متن تمسک کرده است. یکی روایتی که مال سکونی است: (یا علی ان صلیت)، یکی هم روایتی که بعدها عرض کردیم از کتاب مسند زید است و مرسلاً در فقیه آمده: (انک تبغی فی الاذان کسبا) یا (تبتغی)، لکن در کتاب مرحوم شیخ طوسی به همان طریقی که در مسند زید است نقل شده (انک تبغی فی الاذان)، و عرض کردیم در مسند زید که الان چاپ شده تتغنی باذانک، و سنی ها هم این عبارت را از ابن عمر نقل کرده اند و همین معنا را اراده کرده اند. مثلاً اذانی که با تجاوز از حد، مثل حالت اذان نمی گوئیم، آواز خوانی می کنیم، این طور معنا کردند. و تعجب ما این است که ایشان مثلاً حتی استاد خواندیم دیگر، حدیث دیگری است مال محمد بن مسلم که مرحوم استاد در حاشیه مصباح الفقاهه فرمودند: صحیحة. آنجا دارد که «لا یصلی خلف من یتخذ علی الاذان اجرا او... تا بل شهادته»، آن حدیث را مرحوم صاحب وسائل در ابواب شهادات آورده. تعجبم که مرحوم و آن حدیث را مرحوم صاحب جامع الاحادیث در کتاب جامع الاحادیث در باب جماعت آورده، نماز جماعت. اگر آقایان خواستند به جامع الاحادیث مراجعه کنند، آن حدیث در ابواب نماز جماعت است.

حالا مرحوم صاحب جواهر این دو تا را آورده: «ولکن الانصاف ان لسانهما بعد الاقضا عن سندهما لسان کراهة؛ ظاهراً سند همین طور که در کتابهای قبل از ایشان آمده به خاطر سکونی و نوفلی، آن یکی هم به خاطر چند نفر دیگر که دارد، حسین بن علوان و اینها.

«بل فالثانی منهما، این ثانی انک تبری و تأخذ علی تعلیم القرآن اجرا»، بل فی الثانی منهما، اگر این را اول می گفت بهتر بود. «امارة اخرى علی الکراهة» این که این کراهت است و «و یمکن ارادة الارتزاق منه» بگوئیم ممکن است که مراد رزق باشد، این رزق کراهت دارد. «بل فی الذکری حمل الاول علیه ایضاً» این کراهت است، می گوید روایت را قبول می کنیم، حمل بر رزق می کنیم که جایز است لکن کراهت دارد.

بنده دیروز عرض کردم راجع به این یعطی شیء من بیت المال، عرض کردم یک مشکلی که ما داریم یک اصطلاحاتی الان داریم، یک چیزهایی در روایات، مثلاً در روایت دارد حضرت پیغمبر «لا تتخذن موزن یاخذ علی اذانه اجرا» اگر ما باشیم احتمالاً در آن زمان اجر به معنای مصطلح اجاره نبوده، این یاخذ علی اذانه اجرا، خوب دقت بکنید، اجر ممکن است شامل جعاله هم بوده، شامل ارتزاق هم بوده، یعنی پول بگیرد، اجر یعنی پول بگیرد حالا به هر نحوی که شد. غرضم این است که در خود روایات یا حتی بعضی از عبارات فقهاء گاهی الفاظ دقیق نیست.

آن مطلبی که دیروز عرض کردم در تفسیر عبارت مرحوم محقق حلی به ذهن ما اگر به این جور گفته بشود، این دقیق تر است. یرزق من بیت المال، این مراد همان شهریه و ارتزاق است. لا یأخذ من بیت المال اجرا، یعنی اجرت، اجاره، عقد اجاره، لا یعطى من المال اجرة یعنی عقد اجاره، لا یعطى من المال شیء، یعنی مسئله جعاله. اصطلاح ما الان از نظر علمی این طور است. رزق را یک جور می گیریم، اجرا را یک جور می گیریم، شیء اگر باشد به معنای باب جعاله. لکن این حالا چیزی نیست که آیه یا روایتی نازل شده باشد، ممکن است در آن زمان مثلاً یعطى شیء من بیت المال باز عبارت مرحوم شیخ طوسی (یعطى شیء) شامل رزق بشود، شامل جعاله هم بشود، و شامل اجاره هم بشود.

چون من دیروز اشکال کردم، این اشکال قطعی نیست، یعنی اشکال نیست، حالا بالاخره. ایشان می گوید اصلاً اجرت که در اینجا گفته و آنی که شیخ در مبسوط گفته یکی است، شیء با اجرة، احتمال دارد، حتی احتمال دارد که شامل رزق هم بشود. (یعطى شیء من بیت المال) کنایه از دادن پول باشد، حالا هر عنوانی که می خواهد باشد، ارتزاق باشد، باب اجاره باشد، باب جعاله باشد، هر بابی که می خواهد باشد.

س:

ج: همین، اینها چون گفتند، چون روایت دارد (لا تتخذن موزن یاخذ علی اذانه اجرا) یعنی عقد اجاره شاید رزق هم باشد. حدیث پیغمبر معلوم نیست، شاید جعاله هم باشد، انصافاً حدیث پیغمبر را الان نمی توانیم به اصطلاح حمل بکنیم، لا یتخذ علی اذانه اجرا، یعنی پول نگیرد، حالا پول گرفتن ممکن است به عنوان رزق باشد، به عنوان اجاره باشد.

غرض این مطلبی که من دیروز عرض کردم الان ما می گوئیم مصطلح ما این است، این مصطلح ما است. این معنایش این نیست که این روایت حتماً باید اینجور معنا بشود. مصطلحی که الان ما داریم این است که یرزق من بیت المال، لا یأخذ اجرة و لا یأخذ جعلا، اینطوری، این سه تا باب را جدا می کنیم: یکی جعاله، یکی اجاره، یکی رزق. اینها را جدا می کنیم.

(بل فی الثانی منهما امارة اخرى فی الکراهة) این به نظرم برعکس گفته، اولی است، چون آن صلیت فصل صلاة من خلقتک، یا تعلیم قرآن، شاید به خاطر تعلیم قرآن، چون آن هم صحبت هست که جایز نیست، البته مشهور جایز است، کراهت می دانند.

(ویمکن ارادة الارتزاق من) اصلاً مراد این باشد که به اصطلاح ارتزاق باشد. یعنی کراهت ارتزاق باشد، کراهتش به این معنا باشد.

(بل فی الذکری حمل الاول علیه ایضاً) خلاصه مرحوم صاحب جواهر این طور می فرماید: «فان تم الاجماع المذکور»، ملاحظه می فرمایید، عبارت آقای خوئی را هم که خواندیم، بیشتر نظر مبارک ایشان نقل اجماع است. و خیلی هم عجیب است از مرحوم استاد، چون عده ای از بزرگان مخالفند. بحار است، تجارة مجمع القرآن است،

کاشانی است، مدارک است، ایشان گاهی اوقات به خیلی کمتر از این می گویند اجماعی نیست، «فان تم الاجماع المزبور و تعلیل المذکور» آن تعلیل جمع بین عوض و معوض همین که خواندید. کانا هم الحجیه، حجت اجماع است، البته تعلیل که خیلی روشن نیست، مویدتا بالخبرین السابقین، آن وقت خبر می شود موید و بالمروی عن دعائم الاسلام، عرض کردم کرارا و مرارا و تکرارا ما یک مجموعه ای از روایات داریم در سحت، چون سحت اصل قرآنی دارد. چون سحت اصل قرآنی دارد، یک مجموعه روایات داریم در تفسیر سحت، دقت می فرمایید، منتها بعضی ها گفتند شاید بعضی موارد سحت کراهت باشد، این خلاف ظاهر است. چون خود سحت یک مرضی بوده در معده که موجب هلاک بوده، و جایی که هلاک باشد کنایه از حرمت است دیگر. مراد نابودی انسان و حرمت است.

س:

ج: خوب باشد فرقی نمی کند.

س:

ج: خوب اگر ثابت بشود آن را هم می گویند حرام به همین جهت.

شما می فرمایید حلال است.

س:

ج: چرا دیگر، هلاکت باشد، به طور طبیعی عمرش مثلاً چهل سال باشد، عمر چهل ساله را بکند ده سال، خوب مشکل دارد دیگر.

دقت فرمودید. ما چند تا روایت داریم که اینها اصل هستند. یکی روایت عمار بن مروان، یکی روایت سکونی، چند تا، توضیحاتش را دادیم. و عرض کردیم مرحوم آقای صاحب جامع الاحادیث، در اول تجارة، اصلاً بابی دارد، باب فی تفسیر السحت، وسائل ندارد، وسائل چنین بابی را قرار نداده. اما در جامع الاحادیث قرار دارد، کار خوبی هم هست انصافاً.

اینها بعضی سه تا است، بعضی چهار تا است، متونشون مختلف است، حتی مثلاً از سکونی، باز کمی متونش مختلف است. اینها را توضیحاتش را چون سابقاً مفصل گفتیم، دیگر وارد نمی شویم.

یکی متنی است که در کتاب دعائم آمده، جعفریات هم آمده، عرض کردیم دعائم و جعفریات هر دو از میراث های علمی مصری ما هستند. هر دو در مصر تدوین شده اند. البته دعائم مال یک نفر اسماعیلی است و شش امامی است، جعفریات نه، ظاهراً محمد، البته ایشان هم همان جا بودند، در خلافت فاطمی ها بودند، شاید مثلاً تظاهربه اسماعیلی گری می کرده، نمی دانم حالا، به هر حال ما اصولاً در میان روایتی که الان داریم توصیف به اسماعیلی ندیدم اصلاً، کیسانی، زیدی و فتحی و واقفی هست، توصیف به اسماعیلی ندیدم من.

در این کتاب دعائم خیلی زیاد است، نمی دانم چهارده تا است، سیزده یا پانزده تا است، خیلی زیاد است، هیچ کدام مثل این کتاب نیستند. و احتمالاً از جعفریات باشد و احتمال الان ما هم بر این است که همین جعفریات همان کتاب سکونی است، تعجب می کنیم، چون متن سکونی که داریم این قدر نیست، آنی که ما الان داریم. در دعائم خیلی طولانی است. یکی این است: من السحت اجر المودن یعنی اذا استاجر القوم، اینجا اجر را به معنای اجاره گرفته از مردم، و لا باس ان یجری علیه من بیت المال، قال یعنی قال امیر المؤمنین، پس اگر در حقیقت بحث استثناء باشد و بیت المال، در میراث های شیعه منصوب به امیر المومنین است. چون در میراث های سنی هم نداریم، حسب قاعده رفتند جلو. ما هم تا حالا در میراث هایمان حسب قاعده بوده، یعنی روایت دعائم و جعفریات هر دو بین اصحاب ما جا نیفتاده بود. من توضیحاتش را چند بار عرض کردم، هم دعائم را که کی وارد میراث ما شده، و هم کتاب جعفریات را که حالا دیگر تکرار نکنم.

به هر حال البته این کتاب را الان نمی توانیم چیزی بگوییم، یعنی این که واقعاً چه بوده، احتمال دارد تألیف باشد، تدوین باشد، این حدیثش خیلی طولانی است و هیچ شاهی هم ندارد.

این راجع به عبارت مرحوم صاحب جواهر. یعنی صاحب جواهر هم قبول دارد که حرمت اخذ اجرت بر اذان دلیل واضحی ندارد. عمده اش همین اجماع و این تعلیل است. و الا این مقدار. عرض کردم یکی از تعجب های ما این است که ایشان مثلاً حدیث محمد بن مسلم را نیاورده، البته حدیث محمد بن مسلم مرحوم استاد در مصباح الفقاهه نوشته اند صحیح، انشاء الله عرض می کنیم که آن حدیث چه مشکلی دارد. به هر حال ایشان نیاوردند و استاد هم در اینجا نیاوردند در بحث اذان، در بحث اخذ اجرت بر اذان در مکاسب در حاشیه آن نقل کردند. و اما من نحوه تفکرات صاحب جواهر را می خواهم برایتان روشن کنم.

جواز ارتزاقی من بیت المال، ارتزاقش، فلا خلاف اجده فیه، دقت می کنید، ایشان می گوید خلاف ندارد، برای اینکه عرض کردم خدمت شما، مشکل دارد دیگر، به خاطر اینکه آن روایتی که خود اهل سنت نقل کردند، البته عده ای قبول کردند یا نکردند، یا ما داریم، لا تتخذن مودن یاخذ علی اذانه اجرا، که ظاهراً اجر از بیت المال باشد، و اجر بیت المال شامل رزق هم می شده. کما عن مجمع البرهان الاعتراف به، من هدم این است دقت بکنید، مثلاً ایشان می گوید فلا خلاف، اما مدعی این لا خلاف کی است؟ یکی مجمع البرهان مقدس اردبیلی قدس الله سره، که در قرن دهم است. خوب ببینید شما از زمان امیر المومنین علیه السلام تا قرن دهم، فلا خلاف کما عن مجمع البرهان الاعتراف به، و بل عن غیر واحد نسبت به الی اصحاب مشعرا بدعو الاجماع علیه، آن نکاتی را که ما کراراً عرض کردیم، ما باید یک قرائنی، الان فرض کنید این حدیث را قبول کنیم که عن امیر المومنین که قال رسول الله، ما باید یک قرائنی اقامه بکنیم که به آن زمان بخورد، مثلاً فرض کنید زمان صدور روایت می گویند سکونی در کتب من ندیدم در کتب اصحاب خودمان ندیدم، اما در کتب عامه آمده که ایشان ۱۸۰ وفاتش است، یعنی سه سال قبل از شهادت موسی بن جعفر علیهما السلام، ایشان کاملاً موسی بن جعفر علیه السلام را درک کرده اگر راست باشد این

تاریخ. شما باید یک قرینه‌ای اقامه بکنید برای آن زمان به درد بخورد، قرن دهم که نه، الان قرن دوم را بگیرید تا قرن دهم فاصله زیاد است.

بل فی التذکره، تذکره قرن هشتم مال علامه، و المہکی عن المختلف و المنتهی، هر دو مال علامه است، در حقیقت هر سه کتاب مال علامه است. منتهی و مختلف و تذکره، تذکره که فقه، مختلف هم آراء شیعه است، منتهی هم تقریباً شبیه به آن است، بیشتر اختیارات خودش.

دعواه صریحا علیه، دعوی اجماع، این می شود قرن هشتم، باز یک کمی جلوتر آمد، این می شود قرن هشتم، و توضیح دادیم سابقاً، یعنی خواندیم عبارت اهل سنت را اصلاً خود اهل سنت با این که این حدیث را هم آورده‌اند، عین همین حدیث را آورده‌اند، از همان قدیم رفتند روی مساله ارتزاق، بدون این که روایتی هم داشته باشند. حتی آمدند مصرفش را از بیت المال مشخص کردند، یعنی اهل سنت آمدند گفتند یا بیت المال است، یا مال حاکم است، یا مال مومنینی است که در محل هستند. اینها را یکی یکی معین کرده‌اند. پس این مثل کتاب تذکره که علامه نوشته، قطعاً و جزماً متأثر است و افکار، اصلاً تذکره با این شرح کبیر خیلی نزدیکند به هم تقریباً عین همدیگر هستند دیگر، تقریباً نه تحقیقاً، کتاب مغنی مال ابن قدامه شرح بر یک کتاب دیگر است... یک پسر برادری دارد، بعد خود این مغنی ابن قدامه متنی نوشته، به اسم مختصر نمی دانم چه، پسر برادرش این کتاب ایشان را شرح داده که معروف است به شرح کبیر، باز شرح کبیر شبیه خود مغنی عمویش است، یعنی کتاب عمو خیلی متنش شبیه، فقط جابجاست، یعنی کتاب عمو با ایشان در یک ردیف نیستند. کتاب ..

س:

ج: نه صاحب مغنی یک متنی نوشته، مختصر یا چنین اسمی، یک متنی نوشته، پسر برادرش آن متن را شرح داده، پسر برادر ابن قدامه متن را شرح داده، لکن شرحش بیشتر از متن خود کتاب عمو است یعنی از همان کتاب مغنی، یک تفاوت‌های مختصری دارد.

کتاب تذکره علامه با متن این پسر برادر خیلی می خورد نه با متن مغنی، با شرح کبیر زیاد، بعضی جاها که عین همدیگر است، الفاظش عین همدیگر است. کاملاً واضح است که علامه قدس الله نفسه تفریع را، عرض کردیم، تفریعی که در میان دنیای اهل سنت بود، به خاطر ابتلای آنها بود، فقه مال آنها بود، درس‌ها مال آنها بود، سلطنت، اموال و همه چی مال آنها بود دیگر. طبیعتاً چون فقه مال آنها بود، طبق همان به اصطلاح خودشان احتیاجی که مردم پیدا می کردند، و نشان داده شد که حتی مسائل عبادی ریز را هم اینها کاملاً به فقه منتقل کردند، مثل خود اذان، خیلی هم عجیب است انصافاً. آن وقت اصحاب ما چون یک محیط بسته‌ای بودند که طبق روایات اهل بیت علیهم السلام باشد و حتی به تعبیر شیخ در مبسوط، می گفت حتی تغییر لفظ هم نمی دهند. همان لفظ را می آورند، خوب این طبیعتاً فقه را محدود می کرد. عده‌ای از اصحاب ما خارج شدند، به نظر ما ابن جنید، ابن ابی عقیل، اینها کسانی هستند که از آن فقه منصوص خارج شدند و سعی کردند تفریعات بیاورند و عده‌ای دیگر. لکن آنی که گرفت بین

اصحاب ما کار مرحوم شیخ طوسی بود، شیخ طوسی در مبسوط این کار را انجام داد و این کار گرفت دیگر انصافاً هم کار سنگینی انجام داده و چون کار سنگین است و ابداعی هم هست کار ایشان، خیلی بیش از این زحمت می خواست، یعنی واقعاً انصافاً این کار تنبه خاصی می خواهد.

س:

ج: بله، از شرح کبیر گرفته، چارچوب نه، ریزه ریزه ها را هم گرفته، شاید بعضی جاها مثلاً حدود نیم صفحه عین عبارت آن است. بعد ایشان فقط وقتی عبارت را... مثلاً يدل عليه من رواياتنا، یک چیزی اضافه می کند از شیعه و الا متن سنی اش عین همان است.

غرضم روشن شد؟ پس این تفریعات در حقیقت از ابتدائاً قرن پنجم شروع شده، مرحوم شیخ طوسی، عده ای هم در قرن هشتم توسط علامه، خوب تاریخش روشن شد.

طبیعتاً این جور تفریعات، یعنی این جور ابداع ها خیلی مشکل است، یعنی باز همان کتاب جعفریات می گفت بهتر است، چون جعفریات مال قرن چهارم است. سیصد و پنجاه و یک یا پنجاه و سه وفاتش است، صاحب جعفریات، محمد بن محمد بن اشعث، باز آن را می گفت بهتر بود نزدیک تر بود، این یکی خیلی دور است. چون در آن لا باس ان یجری علیه من بیت المال، آنجا دارد.

س:

ج: احسنت، دعوی اجماع بر این تفریعات خیلی مشکل است. و یک وقتی هم در بحث اجماع توضیح می دهیم، امروز خودم هم بی حال هستم، حالا یک وقت دیگر.

والمهکی عن المختلف والمنتهی، که اینها از علامه است، دعواه صریحاً علیه، نه، قیده جماعة من الاصحاب، و این را عرض کردیم ایشان می گویند من الاصحاب در حقیقت باز هم مال اهل سنت است. خواندیم عبارت مذهب را خواندیم دیگر، قیده بعدم الوجود المتبرع... این را سنی ها آوردند، چند بار عرض کردیم با اینکه در متونشان ندارند، در نص روایات ندارند، گفتند بیت المال می شود اگر کسی مجانی نگوید، اگر مجانی گفت دیگر چرا از بیت المال بدهند، بل لا خلاف اجده فی ذلک، خوب چرا دو تا خلاف ها را پشت سر هم، بل لا خلاف اجده فی ذلک، این لا خلاف را باید با همان قید اجده بگوییم، اصلاً عده زیادی از علما متعرض نشدند که حالا خلاف باشد یا نباشد، تعرض ندارند به مسئله. آنهایی هم که تعرض دارند، فرض کنید مثلاً خود همین صاحب شرایع، در اینجا دارد اذا لم یوجد من یتتوع به در کتاب صلاه، در کتاب اجاره این را ندارد، در کتاب اخذ اجرت این را ندارد، در مکاسب این قید را ندارد. مثلاً یک جا دارد و یک جا ندارد. خوب نتیجه اش هم خیلی فرق می کند چون اگر کسی مجانی اذان گفت شما حق ندارید از بیت المال به موذن بدهید. بل لا خلاف اجده فی ذلک، این خیلی نکته ظریفی است که این لا خلاف ها، اجماع ها، چه مقدار می توانند تاثیرگذار باشند. بل عن التذکره عن اجماع علیه، عرض کردیم سنی ها هم دارند، سنی ها هم فتوا دادند، روایت ندارند، اصل مطلب روایتی نیست، قاعده ای است، و الا در

روایات مطلق است. لاتتخذن موزن یاخذ علی اذانه اجرا، آن روایت هم همین طور است، لا تصلی خلف من یاخذ علی اذانه، آن مطلق هست و قید ندارد.

ضروره عدم مصلحت المسلمین فی ارتزاقه مع، خوب این ضرورت، این وجه است، حالا این ضروری است یا ضروری نیست، بحث دیگری است. لا خلاف نگویید دیگر وجهش این است، خوب همین وجهش را بیاورید. چرا لاخلاف و اجماع و علیه اجماع، چرا این حرف ها را می زنید، بگوییم برای اینکه بیت المال برای مصالح است، کسی مجانی گفت دیگر نمی خواهد یک موزن دیگر بیاورد و پول بدهد به او.

س:

ج: خوانده می شود. توجیه کلمات بزرگان هم به این آسانی نمی شود.

علی ای حال روشن شد آقا؟ یعنی بعبارة آخری این اجماع، یک اجماع تعبدی نیست که ما چشمان را ببندیم و حرفش را قبول کنیم. خوب همین نکته را آنها هم فهمیده اند دیگر فرقی نمی کند. ما هم الان می فهمیم، کسی پیدا شد مجانی اذان گفت می گوید پول بیت المال را بیهوده صرف نکن موزن دیگر بگیر، روشن شد؟ این که ایشان می گوید ضروره این نکته همان اجماع است، نکته لاخلاف است. دیگر آن ارزش خاص، چون اینها اجماع را که می آورند به عنوان تعبد، یعنی یک زاویه ای، یک منطقه ای شما آمدید تاریک است، دست شما را می گیرند می گویند اینجا، تعبد معنایش این است دیگر، خوب این که تعبد نشد، خوب دلیلش هم همین است. این نکته را ما هم می فهمیم.

آن وقت لذا کجا مشکل پیدا می کند؟ اگر کسی موزن پیدا شد، اما خیلی بد صداست، مردم را اذیت می کند، می گویند آقا پول بده یک آدم خوش صدایی را انتخاب بکن. حالا تعجب هست یکی از موزنینی که پیغمبر می گویند قرار داد بعد از ماه صفر در تائف ابومهدوره است، با ذال، با ه و ذال، و نقل کردند که خیلی هم بد صوت، حتی شعر دارد که اصوات منکری داشت این ابومهدوره، خوب شاید هم پول نمی گرفته و مجانی بوده.

ضرورة عدم مصلحة للمسلمین فی ارتزاقه، ارتزاق این موزن، معه، با وجود متبرع،

س:

ج: دیگر همین دیگر، مصالح است دیگر، اینها را نمی شود در فقه آورد اینجاها، اینها را باید بگذاریم در بخش اجرائیات، نمی گذاریم در فقه که اینجا.

كضرورة عدم جواز صرفه فی غیر مصالحهم، درست، فمع وجود المتبرع حينئذ، طبعا آورده، الجامع لشرائط الكمال، موزن درست و حسابی باشد، نه این مثل ابومهدوره، لا يجوز ارتزاق غيره قطعاً، اما اذا كان المتبرع همان فرعی که عرض کردیم، یک کسی مجانی اذان می گوید اما بد صداست، می خواهیم اذان درست و حسابی باشد، باید پول بدهیم، ایشان می گوید ظاهرش این است که باید پول داد. التي فی وجودها مصلحة للمسلمین كالعَدالة و نحوها، یا مثلاً یک آدم موزنی است، مجانی اذان می گوید، اما فرض کنید مثل همان قصه ای که گفتیم یهودی است

مثلاً، یا مثلاً آدم فاسقی است که معروف به فسق است، اگر بخواهد یک آدم عادل و خوش نام بیاورند باید پول بدهند. ظاهراً ایشان دارد، ظاهرش هم همین طور است فکر نمی کنم بحثی باشد. کما ان المتجه ایضاً مراعاة، این فروض را ما گاهی می خوانیم به خاطر اینکه عرض کردیم این فروض در کتب عامه آمده، همین ها را ما از مجموع خواندیم، از مهذب خواندیم، از مجموع نبوی، مع فرض الاحتیاج الیه، وقت چون اینها مثلاً این مطلب در کتب علامه آمده یک قداست خاصی کانه برای این مطلب، قبل از علامه اینها آمده، مطرح شده، روشن شده، و فی المهرکی عن نهاية الاحکام، این نهاییه مال علامه است، چاپ هم شده جدیداً، لو تعددة المساجد، این عین مطلبی است که در کتاب مجموع ما خواندیم، و لم یمكن جمع الناس فی واحد رزق عدد من المودنین يحصل به الکفایه و یتعد الشعار، اگر یادتان هم باشد همان جا هم کلمه یتعد الشعار به کار برده بود، که اذان و مسجد عنوانش شعار جامعه اسلامی است، یعنی این شهر، شهر جامعه اسلامی است که خواندیم همان جا.

ولو امکن اما اذا امکان جمع الناس، احتمال الاختصار علی رزق واحد، به نحوی اضافه بکنیم، یعنی یک مودن، مودن واحد، یک مودن واحد اختیار بکند نظر بیت المال، احتمال واحتمل رزق الكل، همه را بدهد، لعلا تتعطل المساجد، همین مطلب هم گذشت، خواندیم، من حالا دو مرتبه خواندم به خاطر اینکه اینها عین این مطلب را سنی ها گفتند و عین این مطالب را هم روی قواعد گفتند، هیچ نصی آنها نداشتند. فقط مشکل این است که رفته در کتاب علامه و اینها خیال می کنند که حالا. یک شوخی خدا رحمت کند یکی از بزرگان بود می گفت که گاهی در جواهر مثلاً می گوید که سه تا روایت صحیحیه می آورد و می گوید لکن اینها لا تقابل محتمل کلام العلامة فی التذکره، این شوخی، حالا، بله محتمل کلام علامه هم مقابله می کند، حالا به هر حال من این را می خواستم عرض کنم که آمدن عبارات در مثل اینها یک قداست خاصی، بابا اینها را قبلاً گفتند و روی قاعده هم گفتند، درست هم هست، احتیاجی به این حرف ها ندارد، نه نصی می خواهد، خوب می گوید اگر واقعاً چون خود این که مساجد تعطیل نشود، خود این که جنبه شعار باشد، خود این که جامعه صفت، خودش یک مطلوب است دیگر، خوب بیت المال برای همین کارهاست، خوب به این ندهند کجا صرف بکنند مثلاً. علی ای حال

این تا به اینجا بعضی از فروعی که ایشان مطرح می کنند. قلت، البته اگر این قلت در چاپ در سر سطر می نوشتند بهتر بود. این خود ایشان می خواهد یواش یواش وارد تحقیق مسئله بشود.

الذی یظهر بعد التأمل ان محل البحث الاذان الاعلامی، ظاهرش هم همین طور است، حق با ایشان است. البته آن روایت به اصطلاح امیرالمومنین که فرمود آخر ما فارقت، آن ظاهرش که اذان اعلامی است، لست صلاتی، نه اذان صلاتی، الذی ظاهر الادله کون الخطاب به کخطاب الصلاة و قنوتها و تعقیبها یراد منها المباشرة للمکلفین، اینجا می خواهد وارد بشود، عرض کردم کمی هم صبوعت عبارت دارد. می گوید اذان مثل قنوت است، مثل تعقیب است، مثل خود نماز است، ظواهر ادله مباشرت است، من این را در همین بحث هم همین جا عرض کردم دو سه روز پیش، یک بحثی است اصولاً در اصول آوردند، آیا ظاهر در مثلاً صل، یا ظاهر اینکه مثلاً فرض کنید کفار بدهد،

مثلاً کفر، آیا ظاهرش این است که انسان مباشرتاً باید انجام بدهد و یا غیر هم انجام بدهد کافی است؟ عرض کردم در اصول مرحوم نائینی هم دارند، مرحوم نائینی می گوید مباشرت یعنی تعبدی، یکی از معانی تعبدی را این گرفته، و در جلد اول در اصول، ایشان در آنجا دارد، ایشان اختیار، درست هم هست، که ظواهر امر مباشرت است، مگر غیر خارجی بیاید، ظاهرش مباشرت است، اگر ظاهر مباشرت شد، من بخوام اذان خودم را به کس دیگری بگویم، چه بی پول چه با پول فرقی نمی کند، ظاهراً درست نیست. حالا این تفریع بیشتر در کتب اصحاب ما از زبان مثل حدائق و اینها آمده، که محل بحث در اخذ اجرت بر اذان، اذان نفس خودم که به کس دیگر، حالا من می خوانم عبارت ایشان، و این نیست، پس بنابراین آقای خویی هم داشت یک عبارتی که گفتیم مغلق است، سرش همین است، مثل ابلاغ اینجا. بنابراین دارد توضیح می دهند:

۱- روایات محلش اذان اعلامی است.

۲- روایات اذان صلاتی خودم را به عنوان خودم به دیگری بگویم این را نمی گیرد. یعنی احتیاج به روایت نداریم، درست نیست. مثلاً من می خواهم نماز ظهر بخوانم، اذان و اقامه مستحب است دیگر برای خودم، من به جای اینکه اذان و اقامه بگویم پول بدهم به یک آقای که شما اذان و اقامه بگو من نماز بخوانم به جای من. این که آقای خویی فرمودند لا شک در اینجایی که نیابت است قطعاً درست نیست. دقت بکنید. این هم باز دو جور است: یک جور پول بده به یک نفری بگوید آقا شما اذان و اقامه بگو نماز را بخوان، من هم اذان و اقامه را شنیدم بنابراین که شنیدن اذان و اقامه مجزی است، من دیگر نگویم، پول می دهم که شما اذان و اقامه بگو و نماز خودت را بخوان، من هم اذان شما را بشنوم و دیگر اذان و اقامه نگویم. این یک جور است مسئله. بنابر اینکه این مجزی باشد. یک جور مسئله می گوید که نه آقا، اصلاً ایشان نماز نمی خواهد بخواند، می گوید تو اینجا بنشین اذان و اقامه بگو من نمازش را می خوانم، اذان و اقامه را تو بگو و پول بگیر. مرحوم صاحب حدائق و جواهر و آقای خویی می خواهند بگویند این مطلب مسلم باطل است، این اخذ اجرت مسلم، درست هم هست، این دیگر اصلاً از کلام خارج است. یعنی به عبارت اخری فقط به خاطر اجاره من از من ساقط بشود، حالا به تعبیر مرحوم صاحب جواهر حتی اگر، می گویم آقا در خانه اذان بگو، نماز هم نمی خواهد بخوانی یا نماز می خوانی من نمی شنوم، چون اذان وقتی است که من بشنوم، اگر نشنیدم ساقط نمی شود اذان و اقامه.

و الاجتزأ باذان غیر صلاته، این که بعضی وقتها به اذان غیر، فی بعض الاحوال، بعض الاحوال دیگری دارد نماز می خواند من هم به شرط سماع مثلاً این معنایش این نیست لا یلزم منه جواز النیابة التي تقتضی علی فرض الصحة الاکتفاء بما یفعله الغير، حتی در این صورت هم این نیابت روشن نیست، یعنی پول بدهد که نیابت بکند. این معلوم نیست که مجزی باشد. البته ایشان مرادش جایی است که فان لم یکن لصلاة، نشسته می خواهد اذان بگوید، و لم یسمعه المصلی، کما فی غیره من ما تصح نیابة فیه، چون در باب نیابت اگر یک عملی به نیابت صحیح شد لازم نیست که شما بشنوی، مثلاً عقد بیع، نیابت صحیح است، یک کسی می آید از طرف شما، شما اصلاً نمی بینید و

خبر هم نداری، کما تصح فی غیره مما تصح نیابة فيه، عرض کردیم به این مناسبت در همین بحث اخذ اجرت در واجبات، مرحوم استاد وارد نیابت هم شده‌اند. ما هم انشاء الله آنجا وارد می‌شویم.
س:

ج: خوب ملازمه گرفته. و یکون بها فعل النائب فعل المنوب عنه، نیابت این است که فعل نائب فعل منوب عنه، من توضیحاتش را انشاء الله بعد عرض می‌کنم، الان اجمالش را عرض می‌کنم چون به این لحنی که من عرض می‌کنم در کتب اصحاب کلاً نیامده است. ما عرض کردیم در باب نیابت چون اعتبار است دیگر، سر اعتبار این است که هر عملی اگر غیر واقعی بود می‌شود اعتبار، این قاعده به طور کلی. من دارم نماز می‌خوانم این را بگویم مال پدرم این می‌شود اعتبار، چون نماز که مال خودمه، مال خودم است. و لذا هم نیت شخص در وقتی که خودش می‌خواند نیت نمی‌خواهد، بگوید نماز می‌خوانم برای خودم، نماز مستحبی می‌خوانم برای خودم، زیارت حضرت معصومه علیها سلام، برای خودم نمی‌خواهد، چون حقیقی هستند، برایش دیگر چیزی نمی‌خواهد، فعل از من صادر شده قاعدتاً آثارش برای من است. این طبق قاعده است دیگر.
س:

ج: نه، قصد نمی‌خواهد اصلاً آن، همین که شما زیارت خواندید مال شماست قصد نمی‌خواهد. اما اگر شما بیایید زیارت را برای پدر قرار بدهید، این قصد می‌خواهد، پس نیابت قصد می‌خواهد، اعتبار می‌خواهد، چند جور اعتبار ممکن است انشاء الله من عرض کنم، چون ندارند آقای خویی و دیگران ندارند. از ابداعات بنده سه جور نیابت معقول است: یکی اینکه نائب بدنش را بدنش منوب عنه قرار بدهد. دوم اینکه فعلش را فعل منوب عنه قرار بدهد. سوم اینکه ثوابی که برای عملش هست برای منوب عنه قرار بدهد. سه مرحله است.

همه اش هم امکان دارد، یعنی در مقام امکان، چون اعتبار است دیگر، همه هر سه وجه اعتبار امکان دارد. لکن عرض کردیم این که بدن نائب بشود خلاف ظاهر عرفی است، عرف نمی‌فهمد. مثلاً اگر می‌خواهد نائب بشود از یک خانمی در مثلاً روزه یا نماز، مثلاً مراعات حال حجاب آن خانم را بکند، بگوید بدن من بدن آن خانم هست دیگر، مثل همان لباس بپوش، خیلی خلاف عرف است. عرف این را نمی‌فهمد.

ما عرض کردیم آن که از مجموع شواهد به دست آوردیم که ایشان اشاره حالا اینجا دارد، اشاره ندارد ننوشته است، در به اصطلاح واجبات مثل نماز قضاء از شخصی، فعل مقام فعل است. در مستحبات ثواب است. یعنی حقیقت نیابت در عبادات به این صورت است. حالا دیگر شرحش چون آقای خویی هم دارند ما آنجا انشاء الله توضیحاتش را کافی، چون ایشان کلمه‌ای آورده و یکون بها فعل نائب فعل منوب عنه، به این مناسبت من شرح دادم. این فعل نائب فعل منوب عنه، این احتمال دوم بود، در احتمالات ما، اول بدن النائب بدن المنوب عنه، دوم فعل النائب فعل المنوب عنه، سوم ثواب الفعل ثواب للمنوب عنه.

س:

ج: همان دیگر هدیه به قول شما. پس در حقیقت وقتی نائب، آن وقت ما انشاء الله توضیحش را در محل خودش در همین بحث انشاء الله می‌رسم عرض می‌کنیم، استظهارش را هم می‌گوییم، آثارش را هم انشاء الله آثار قانونی و غیر قانونی‌اش را آنجا متعرض می‌شویم. انشاء الله تعالی، می‌گویم چون گفته نشده حتی در عروه و حواشی عروه و اینها. اینجور نیآورده است. استظهار خود ما این است. انحاء دیگر هم می‌شود تصویر کرد، بحث اعتبار است دیگر، وقتی اعتبار بود می‌شود تصویر کرد. این طور نیست که بگوییم مثلاً در مقام ثبوت، سه تا است، مقام ثبوت، اعتبار حدی ندارد، حد یقف ندارد، هر نحوی که می‌خواهید اعتبار بکنید.

ما عرض کردیم بدن تنزیل بدن منوب عنه، خلاف ظاهر عرفی است. در واجبات ظاهراً فعل است، ظاهراً در واجبات باید فعل باشد. مثلاً وقتی می‌گوییم من نماز از طرف میت می‌خوانم باید فرض بکند که ذمه میت فارغ بشود. خوب دقت بکنید. ظاهرش اینطور است دیگر. یعنی نمازی که من می‌خوانم مثل نماز او، ثواب این نماز به میت نمی‌رسد، خوب دقت بکنید، ظواهرش این است. مثلاً وقتی در یک واجبی می‌خواهد نیابت بکند، اگر درست باشد، فرض کنید در مثل حج اگر پیرمردی هیچ تمکن ندارد می‌گویند نائب در تنها موردی که در عبادات، واجب در واجبات از احیاء است حج است، ظاهرش این است که این حجبی که این دارد انجام می‌دهد، این همان حجبی است که طرف انجام داده است. بلکه ظاهر بعضی روایات از حد فعل هم تجاوز کرده، دارد که اگر نائب رفت و نشد، همان اسب و همان زاد و راحله را به کس دیگری بدهند. یا خودش اگر رفت موفق نشد، باید تعبد خاص باشد، و الا قدر متیقنش فعل است.

اما در باب مستحبات معلوم نیست فعل باشد، ظاهراً اهداء ثواب است، وصول ثواب است.

یعنی در باب مستحبات من اگر نماز شب، زیارت می‌کنم به کسی انجام می‌دهم، حق خودم هم محفوظ است، و لذا دارد که خودش هم ثواب می‌برد، فعلش هم فعل خودش است ثواب می‌برد، لکن مقداری از ثواب هم در این نکته، عمل، عمل اوست، بدن، بدن اوست، عمل، عمل اوست، ثواب به منوب عنه داده می‌شود نه خود عمل به منوب عنه، حالا این نکته را من عرض کردم چون لطیف بود، انشاء الله شرحش برای بعد.

حالا دیگر واردش نمی‌شویم.

و شرع ذلک هنا بعید عن الادله، این که بگوییم من پول بدهم یک کس دیگر اذان بخواند، بعد نماز بخوانم، این انصافاً خیلی بعید است. من غیر فرق بین الاذان الجماعة و المنفرد، فرقی هم نمی‌کند برای منفرد یا جماعت، و ان قلنا ان المخاطب باذان الاولى یعنی جماعت، امامها، چرا مخاطب او است، لان المامومین یصلون بصلاته و فعل الغير حينئذ یسقط عنه اذا كان جامع للشرايط، اگر امام می‌شنود من السماع و نحوه، ظاهراً نه، ایشان می‌خواهد بگوید و ذلک بعید، ضرورة عدم تلازم بین جواز ذلک و النیابه، اگر بگوییم این مطلب جایز هم هست، یعنی ساقط می‌شود جایز یعنی، اما نیابت بر نمی‌دارد.

ج: بله، احسنت.

و قاعدة جواز الاجاره

س:

ج: چرا مطرح که نشده، تصریح نیامده، در بعضی هایش قضاء آمده.

و قاعدة جواز الاجاره فی کل ما جاز التبرع به، یک قاعده‌ای دارند هر چیزی که تبرعش جایز است پس اجاره‌اش هم درست است. البته این مراد این است که تبرع در صورتی که سماع باشد، ایشان می‌گویند مقطوعه‌ها، لظهور الادله در مباشرت، یعنی اذانی که خودت بگویی، یا اگر خودت نگفتی سماع باشد، علی الاوجه المخصوص، اما اگر سماع نباشد، شما هم نشنیدید، ببینید، به طرف پول می‌دهید می‌گویید آقا برو خانه برای نماز اذان بگو، تو که اذان گفتی، من هم نماز می‌خوانم، دقت بکنید، برای اذانش هم گفت، لکن من سماع ندارم، انصافاً این اثباتش مشکل است. یا اصلاً اذان بگو بدون نماز، این هم مشکل است، این هم انصافاً مشکل است، دون النیابة الاجنبیه عن ذلک عند التأمل، بل لعل التبرع المستلزم لجواز الاجاره غیر جایز هنا ایضاً، راست می‌گوید، تبرعش هم درست نیست، جائز هنا فعل الغير علی وجه المخصوص بان یکون مسموع للامام و ان یکون لصلاة و نحو ذلک. مطلقاً جایز نیست که مثلاً بگوییم، مثلاً اگر یک کسی ایستاده برای خودش همین جوری اذان می‌گوید، بی حساب، همین جوری اذان می‌گوید، من هم اذان صبح قضا شده فرض کنید، الان هم هست، وقت ظهر هم نیست، همین جوری دارد برای خودش اذان می‌گوید، چون اذان قبل از وقت هم که مشروع نیست، بگوییم من اذان ایشان را شنیدم یا شدم نماز بخوانم، نماز قضا بخوانم، درست نیست. به قول ایشان تبرعش هم درست نیست.

یعنی اگر تبرعش درست نشد اجاره به طریق اولی درست نیست، این فرض، بله اگر اذانی گفت که مشروع است و برای صلاة است، و من شنیدم من می‌توانم به آن اکتفا بکنم. اما اگر اذان به این صورت نبود، من بتوانم به آن اکتفا بکنم، روشن شد؟ الان یک شخصی ایستاده نه وقت نماز، همین طوری برای خودش اذان می‌گوید، من هم شنیدم، نماز صبح را هم نخواندم، می‌گویم به این اکتفاء کنم برای قضاء نماز صبح، این درست نیست.

س:

ج: دلیل می‌خواهد که اذان را خودش باید بگوید. آن اذانی که گفتند غیر باشد، اذان مشروع با سماع، اینجا سماع هست مشروع نیست، چون قبل از وقت که اذان نمی‌تواند بگوید.

انصافاً حرفی را که مرحوم صاحب، مراد مرحوم خویی هم از آن عبارت این است. پس بنابراین اگر مراد از اجاره این است که پول بدهد به کسی که فقط او اذان بگوید، من هم اکتفاء به اذان او بکنم. این روشن نیست. این دلیلش هم بحث اجاره نیست. چون ظواهر ادله این است که اذان مال من، نه اذان دیگری، اذان من را باید حساب بکنیم نه اذان دیگری.